

## شهید حبیب حاجی زاده



  
**ازبائری**  
سازمان جامع سوادداری و آموزش عالی ایران

نام پدر	عباس
تاریخ تولد	۱۳۴۶/۰۱/۰۹
محل تولد	بوشهر - دشتی
تاریخ شهادت	۱۳۶۲/۰۵/۲۹
محل شهادت	زیدات
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	دانش آموز
تحصیلات	سوم راهنمایی
مدفن	زیارت

## زندگینامه

### زندگینامه شهید

شهید حبیب حاجی زاده فرزند عباس در سال ۱۳۴۹ در روستای زیارت ساحلی دیده به جهان گشود. وی از خانواده ای متدین، مومن و مردم دوست بود. شغل پدرایشان دکانویسی بود بطوریکه از خواهران شهید شنیده می شد که خود او در متن زندگینامه ای که نوشته بود به این عنوان اشاره کرده بود که پدرم دکانویس بود و ما از خط و قلم ایشان زندگی را می گذراندیم.

وی در سن ۶ سالگی به مدرسه رفت تا کسب علم و دانش کند و دوران ابتدایی را در مدرسه امام مهدی روستای زیارت به پایان رساند. سپس برای ادامه تحصیل، مقطع راهنمایی را در مدرسه راهنمایی کردوان سفلی گذراند.

در طول دوران تحصیل دانش آموزی متین و درس خوان بود و با همه مهربان بود و همچنین در خانه نیز دارای اخلاقی نیکو و پسندیده بودند بطوری که پدرش چندین سال مریض و خانه نشین بود و قدرت راه رفتن نداشت، وی در تمام کارها به او کمک می نمود و واقعا حق پدری را به درستی به جای آورد.

ایشان ثابت نمودند که شهادت لایق و زینده وی بوده است چرا که همیشه با خدا بود و ذکر خدا را هیچ وقت فراموش نمی کرد و از همان سن ۱۳ سالگی نماز خواندن و روزه گرفتن را شروع کرد. و اعتقاد خاصی نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت داشت و به گفته بازماندگان این شهید، همیشه اشعار و نوشته هایی که مربوط به محرم و صفر و یا بطور کلی مربوط به اهل بیت می شد جمع آوری می کرد. به قرآن علاقه وافری داشت بطوری که در کودکی قرآن را نزد پدرش یاد گرفت و با قرآن مانوس گشت و در زمینه های قرآنی و اسلامی مطالعات زیادی داشت. به طوری که در کودکی قرآن را نزد پدرش فرا گرفت و با قرآن مانوس گشت و در زمینه های قرآنی و اسلامی مطالعات زیادی داشت.

زمانی که مادر ایشان در قید حیات بودند، تعریف می کردند که او می گفت: حبیب علاقه زیادی به جبهه نشان می داد اما من مخالف این قضیه بودم و او چندین بار این مساله را تکرار کرده بود ولی هر بار از طرف من با مخالفت روبرو می شد و این عشق و علاقه ایشان به شهادت بود که اصرار های وی مرا قانع کرد و هر بار که مانع می شدم از او چنین جوابی می شنیدم که مگر من از جوانهای مردم بهترم و یا خون من رنگین تر از خون آنهاست تا اینکه بالاخره او با چندتن از دوستانش، داوطلبانه از طرف بسیج عازم جبهه حق علیه باطل شد تا اینکه در تاریخ ۲۹/۵/۶۲ در جبهه زبیدات به درجه رفیع شهادت نائل آمدند.

پدر شهید عباس نام دارد. وی قبل از تولد شهید به مدت یکسال در کشور عراق و در کربلای معلی سکونت داشت و بعد از مدتی به ایران اسلامی بازگشت. وی دکانویسی ماهر بود که اهل خانه از این راه امرار معاش می کردند. اهالی روستای زیارت ساحلی از دعای این مرد شریف بهره مند بودند. ایشان سالیهای سال موذن یکی از مساجد روستای خود بود. مادر شهید زینب نام دارد که از زنان با ایمان و متدین می باشد.

شهید حبیب حاجی زاده دارای اخلاقی و ارسته بود و در انجام فرائض دینی و واجبات کوتاهی نمی کردند و نسبت به آنها بسیار ارزش قائل بودند. در طول زندگی، خداوند را فراموش نمی کردند و همیشه در کارهایش نام خداوند را زمزمه می کردند.

وی در سنین پایین واجبات خود مثل نماز و روزه گرفتن را شروع کردند و نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت بخصوص سرور و سالار شهیدان ارادتی خالصانه داشتند . وی قرآن را با علاقه تلاوت می کردند . و به پدر بیمار خود بسیار کمک کرد و حق فرزند بر پدر را به خوبی بجای آورد موقعی که پدرش خانه نشین بودند و قدرت و توانایی راه رفتن را نداشتند او تمام کارهای پدر از قبیل جابجا کردن وی و در انجام فرائض دینی او را یاری می نمودند .

ایشان با وجود اینکه علاقه وافری به جبهه نشان می دادند از سوی مادر خود با مخالفت روبرو می شد و جوان رعناى مادر در جواب می گفت مگر خون من از خون دیگر جوانان رنگین تر است یا از آنها بهتر هستم .

او موقع رفتن به جبهه خیلی خوشحال بود و به صورت داوطلبانه از سوی بسیج به جبهه حق علیه باطل اعزام شدند تا با نثار جان و خون خود انقلاب و اسلام را زنده نگه دارد .

ایشان برای اینکه در راه خدا به فیض شهادت نائل آید بارها دست به دعا برداشته بود و از خداوند بزرگ درخواست شهادت نموده بود و خداوند نیز دعای وی را استجابت نمود و او را در صفوف شهیدان قرار داد . پاکی و اخلاص این جوان بود که خداوند ایشان را مورد رحمت خود قرار داد و وی را مقامی عطا فرمود که هر کسی آرزوی چنین مقامی را دارد . امیدواریم که ما از ادامه دهندگان راه آنها باشیم .

## وصیت نامه

کسی که در بلوغ با خواهشهای نفسانی خویش مجاهده نکرده باشد، در بزرگی به مقام و فضل و شایستگی نائل نمی شود.

حضرت امام علی (ع)

دروود بر تمامی مستضعفین روی زمین که رهبرشان خمینی بت شکن است و سلام بر تمامی پیروان خط امام، سلام بر تمام خواهران و برادرانی که برادران خود را در راه تداوم بخشیدن انقلاب از دست داده اند. ما وظیفه داریم که از کشور و انقلابمان دفاع نمائیم پس بنابراین وظیفه دارم روانه میدان نبرد شوم و به گریلای ایران می روم بلکه بتوانم انجام وظیفه کرده باشم و اگر نتوانستم و دشمن مرا از پای در آورد با دادن جان خود بفهمانم که ما مرگ سرخ را بهتر از زندگی ننگین می دانیم و ما هرگز از پای نمی نشینیم و تسلیم زور نمی گردیم.

ای مادر و خواهر و برادرانم من از شما شرمندم زیرا نتوانسته ام آن حقی را که به گردن من داشتید ادا کنم، اما من از بین شما می روم ولی بدانید من از بین نرفته بلکه وارد زندگی جاودانه گشته ام شما هیچ ناراحت نباشید. افتخار کنید که چنین فرزندی از شما در میدان نبرد برای دفاع از حق و برای الله مجاهدت می کند.

مادر، من از شما نبودم بلکه امانتی بودم نزد شما و حال آمده امانت خود را پس گرفته. یک پیامی هم برای امت اسلامی ایران دارم و آن اینکه ای برادران حزب الله، امام را هرگز تنها نگذارید و برادران در سنگر را یاری کنید و ای خواهران حزب الله شما هم در پشت جبهه حجاب اسلامی را رعایت کنید.

یک پیام برای خانواده و تشیع کنندگان جنازه ام: اگر سعادت بود و شهید شدم مرا در زادگاهم یعنی زیارت ساحلی به خاک بسپارید، بر مزارم گریه نکنید، اشک نریزید زیرا که من خوش کام و خوش بختم چرا که رسالتم را به پایان رسانیدم. اشکها را گلوله کنیم و بر سر دشمن فرود آوریم و احدالحسین را آرمان خود می دانیم.

والسلام

حبیب حاجی زاده

## خاطرات

ما از دوران کودکی با همدیگر بوده ایم تا اینکه جنگ شروع شد. یک روز صبح درسایه دیوار همسایه با شهید نشسته بودیم که پیشنهاد جبهه داد و من هم قبول کردم و برای آموزش به شیراز رفتیم و وقتی دوران آموزش را تمام کردیم و برگشتیم و پس از چند روزی استراحت در خانه برای اعزام به خورموج رفتیم. ما در صف اعزام ایستاده بودیم که برادری به اسم دولاح که مسئول اعزام بودند شهید را از صف بیرون کشیدند و بعد که علت را جویا شدم گفتند که سن ایشان کامل نیست من و شهید با هم مشورت نمودیم ، خود شهید گفت من می آیم و پشت سر تو روی انگشتانم می ایستم تا قدم بلند نشان دهد و تو هم مقداری خم بشو. ما همین کار را کردیم و کسی نفهمید تا اینکه اسم ایشان در لیست اعزام شوندگان نوشته شد و همراه ما به جبهه حق علیه باطل رهسپار شد و این از علاقه بسیار زیاد وی به شهادت و جهاد در راه خداوند داشت و همیشه آرزوی این را داشت که روزی بتواند با شهدا محشور شود و به این آرزو نیز دست یافت .

همرزم شهید

خوشا شهید و فره الهی اش

به دلکشی ، نوای دلگشای او

به تازگی ، نسیم دلنوازی وی

به خرمی ، نوای جانفزای او

از آسمان به آسمان ، شکوه وی

زبی کران به بی کران ، فضای او

شهادتست عالمی عجب که ره

نمی برد خرد به منتهای او

بسان بر که خورشیدگرچه خاموشند

گمان مدار که از یادها فراموشند

کجا غروب کند آفتاب باورشان

که برفراز سحر با سپیده همدوشند

با ستاره که گمنام و از نظر دورند

ولی چراغ سپهرند و چشمه نورند



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران